



معرفی

ضمیمه نوجوان

شماره ۶۶ ■ ۲۱ مرداد ۱۴۰۰

نوجوان
باز



سیدمعین الدین
هاشمی



این هفته به
معرفی آثاری
با حال و هوای
حماسه و وزن
پرداخته‌ایم
آثاری که با
شنیدن و
دیدن شان
مطمئناً لذت
خواهید برد



یک کتاب کربلایی، یک آلبوم نینوایی و یک فیلمی از جنبش آزادی

بشنو از نی



هفتاد و سومین نفر

از قرن‌ها پیش، حادثه عاشورا بهانه‌ای برای نوشتن نویسندگان و مورخان شده است. در ابتدا که مقتل‌ها نوشته شد و جلو آمدیم... تا رسیدیم به عصر معاصر. در این دوره شعرا و نویسندگان و پژوهشگران، همیشه سعی کرده‌اند با رویکردهای متفاوت با ماجرای امام حسین (ع) مواجه شوند. بعضی علت‌یابی کرده‌اند بعضی وصف حادثه کردند، و بعضی اتفاقات بعد را سنجیدند. اما گروهی سعی می‌کنند دقیق‌تر به ابعاد حادثه توجه کنند. هفتاد و سومین نفر، یکی از همین آثار است که موضوع و محور اصلی‌اش دیررسیدن است...

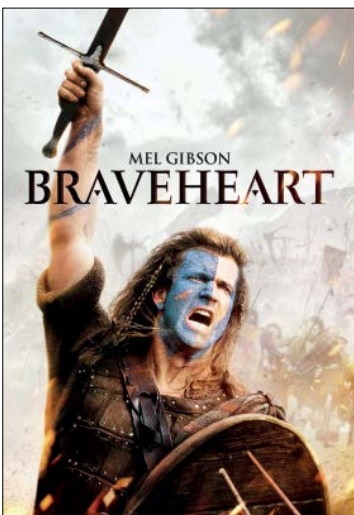
یاسین حجازی نامی آشناست که خیلی‌ها او را با کتاب آه (بازخوانی مقتل) می‌شناسند. او علاقه زیادی به بازخوانی متون کهن دارد تا آنها را با ویرایش جدید برای مخاطبان امروزی آماده کند. هفتاد و سومین نفر البته یک تفاوت بزرگ دارد چرا که یک کتاب صوتی است. کتابی که به وضعیت فردی به نام طرم‌اح بن عیدی الطایی در روزهای منتهی به شهادت امام حسین (ع) می‌پردازد.

طرم‌اح از کوفیانی بود که در عذیب الیهانات با امام حسین (ع) دیدار کرد و ضمن خبر دادن شهادت قیس بن مسهر، و آگاه کردن امام از احوال کوفیان، پیشنهادهایی نیز به آن حضرت داد که مورد پذیرش ایشان قرار نگرفت. طرم‌اح سپس با اجازه امام برای خرید به سوی عیال و قبیله خود رفت اما هنگامی که برگشت در همین منزلگاه خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید.

یاسین حجازی هفتاد و سومین نفر را بر اساس متون کهن مانند تاریخ طبری نوشته است. در هفتاد و سومین نفر به زندگی و شرح شهادت شخصیت‌هایی چون حضرت عباس (ع)، قاسم بن حسن (ع)، علی اصغر (ع)، علی اکبر (ع) و... پرداخته شده است. راویان کتاب صوتی هفتاد و سومین نفر حامد بهداد، بهروز رضوی و شهاب حسینی هستند.



آزاده‌ای از اسکاتلند



در گذشته، انگلیسی‌ها یک ضرب‌المثل داشتند: (آفتاب در بریتانیای کبیر غروب نمی‌کند). دلیلش مشخص بود. از شرق دور (هند) تا غربی‌ترین نقاط (آرژانتین) زیراستعمار بریتانیا بود! آنها با تکیه بر روح نژادپرستی و توهم برتر بودن، اجازه این تجاوزها را به خودشان می‌دادند.

اواخر قرن ۱۳ میلادی، انگلیسی‌ها همسایه شمالی‌شان اسکاتلند را اشغال کردند و وقتی جایی را اشغال می‌کردند، مساوی بود با غارت جان و مال و ناموس آن کشور. اسکاتلند هم از این قاعده مستثنی نبود. مردان زیادی کشته شدند، به زنانی تعرض شد، پول‌های زیادی (به بهانه مالیات و...) دزدیده شد. مردم ستمدیده، آرزوی بیرون کردن ظالم از کشور خود را داشتند اما ضعیف بودند و از کشته شدن می‌ترسیدند. بریتانیا چیزی را جلودار خودش نمی‌دید تا این که ویلیام والاس به پا خاست.

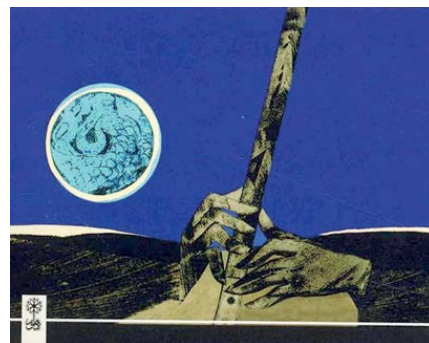
او جوانی بود که با کینه استعمار بزرگ شده بود. وقتی کودک بود، پدرش به دست انگلستان کشته شد. این زخم، که هر روز به واسطه ظلم متجاوزان، عمیق‌تر می‌شد، روزی به استخوان رسید و ویلیام والاس دست به مبارزه زد و چندین سرباز انگلیسی را کشت. آنجا بود که فهمیدند می‌شود! می‌شود جنگید و آزادی را باز پس گرفت.

فیلم شجاع دل Braveheart محصول سال ۱۹۹۵، به کارگردانی و بازیگری مل گیسون است. این فیلم داستان قیام شجاعانه ویلیام والاس و رهبری اسکاتلندی علیه انگلستان توسط او را به تصویر می‌کشد. قیامی که همیشه رویه بالا هم نبود و پستی و بلندی‌های زیادی داشت.

در جایی از داستان، لشکر کوچک اسکاتلند، که عملاً سلاح بیشترشان بیل و داس است، جلوی سپاه تاندان مسلح بریتانیا که چند برابر آنهاست، ایستاده‌اند. ترس وجود همه را گرفته. همه‌م بین اسکاتلندی‌ها بلند می‌شود: (ما نمی‌جنگیم!!!) ویلیام والاس با اسبش به جلوی لشکر می‌آید تا همه سپاهش را خطاب قرار دهد. آنها به او می‌گویند: (اگر بجنگیم می‌میریم! باید فرار کنیم تا زنده بمانیم).

ویلیام والاس اسبش را می‌کند، جلوی لشکر تاخت می‌رود و فریاد می‌زند: (اگه بجنگید ممکنه بمیرید، فرار کنید زنده می‌مونید؛ دست کم مدتی... ولی چند وقت بعد توی رختخوابتون می‌میرید. کدوم رو انتخاب می‌کنید؟ حاضرید همه روزها رو از امروز تا لحظه مرگ افسوس بخورید؟ که چرا اینجا نموندید و این جمله رو نغفتید که: می‌تونند جان ما رو بگیرند، ولی آزادی ما رو هرگز!!!)

سرخی به وقت غروب



زبان هنر، شیواترین زبان برای انتقال احساس است. اما نکته‌ای وجود دارد که من آن را خلوص در بیان هنری می‌دانم. هر چقدر هنرمند بتواند با ابزار کمتری حس مورد نظرش را منتقل کند، اثرش خالص‌تر و باارزش‌تر است.

برای مثال وقتی قرار است درباره حادثه عاشورا و غم و حرارت آن روز، قطعه موسیقی‌ای بسازیم، اولین چیزی که به ذهن می‌آید احتمالاً شبیه مداحی‌های رایج است. یعنی با استفاده از کلمات و روضه‌خوانی،

درد را منتقل کنیم. شیوه دیگر، استفاده از سبک‌های موسیقی جدیدتر مثل پاپ یا حتی رپ است. اینها هم به نوبه خود می‌توانند کارهای خوبی از آب دریايند.

اما شاید شیوه‌ای که با آن می‌توان یکی از خالص‌ترین و هنری‌ترین شکل روایت را داشت، موسیقی بی‌کلام است. وقتی آهنگساز، تنها با استفاده از سازها و بدون گفتن حتی یک کلمه، روضه را برای مجسم می‌کند! و بهتر از هر آواز آهنگ دیگری که سعی می‌کند این کار را با کلمات انجام دهد، غم و درد کربلا را روی سینه‌ات می‌نشاند.

بی‌شک، بی‌نوا، این شاهکار جاودان استاد حسین علیزاده، بهترین گواه برای این ادعاست.

آلبوم بی‌نوا مهر سال ۶۲ منتشر شد. آن زمان هم اکثر هنرمندان آواز را محور اصلی موسیقی خودشان قرار می‌دادند و اهمیت آلبوم بی‌نوا که تنها از سازها و ارکستر استفاده می‌کرد، در آن فضا دوچندان می‌شد.

استاد علیزاده که از قبل از انقلاب، کار آهنگسازی را انجام می‌داد، درباره این آلبوم و این قطعه صحبت‌های



زیادی کرده. او می‌گوید فضای حزن انگیز بعد از انقلاب به دلیل شهادی راه انقلاب و بعد از آن شروع جنگ و... او را وادار ساخت تا به وسیله هنرش، با مردم همدردی کند.

علیزاده از قبل هم به دستگاه نوا (یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی) علاقه‌مند بود و آلبوم بی‌نوا، اجرای بی‌نوا در این دستگاه است. در این اثر، بی‌نوا نقش یک راوی را دارد و شعر مولوی (بشنو از بی‌نوا چون حکایت می‌کند...) محل الهام علیزاده بوده است.

هر چند آلبوم بی‌نوا به طور تعمدی برای عاشورا ساخته نشده اما مسیر اجتماعی که این قطعه طی کرد، چنین همنشینی ارزشمندی را به این اثر داده، که خود استاد علیزاده هم به آن افتخار می‌کند: بی‌نوا آن واژه‌ای است که ما همه حس‌ها را می‌توانیم درباره آن داشته باشیم. اگر می‌خواهند موضوع و حس مبارزه امام حسین (ع) را به آن اطلاق کنند، من افتخار می‌کنم.

علیزاده، این اثر را با بغض نوشت. اما با بغضی که مالا مال زندگی بود. از او پرسیدند که رنگ این قطعه چیست؟! و بی‌نوا را به سرخی هنگام غروب توصیف کرد.